

تکوین زبان‌شناسی نظری 'در جهان و باز نمود آن در ایران

گفتگو با دکتر محمد دبیر مقدم

(مدیر گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی)



۹۷

حسین صافی: لطفاً در مورد پیشینه زبان‌شناسی بخصوص قبل از قرن بیستم به اختصار توضیحی بدهید.

دکتر دبیر مقدم: خیلی متشکرم. من همیشه مایل بوده‌ام در این مورد صحبت کنم چون تصور می‌کنم که شناخت ما از سابقه زبان‌شناسی و این که چقدر این علم بومی است کم است و یا اینکه ممکن است این برداشت در ذهن کسانی باشد که زبان‌شناسی علمی است که چند دهه‌ای بیشتر نیست که ما با آن آشنا شده‌ایم و ما دنباله‌رو و متأثر از تحولاتی هستیم که در خارج از کشور می‌گذرد. چند سال پیش با کتابی آشنا شدم به اسم تاریخ جهانی زبان‌شناسی که کتابی است به زبان انگلیسی. موارد مشابهی را هم در همایش‌های بین‌المللی خارج از کشور تجربه کرده‌ام که در راستای صحبتی است که می‌خواهم عرض کنم. کسانی از جمله مؤلف تاریخ جهانی زبان‌شناسی معتقدند که خاستگاه زبان‌شناسی در شرق است. و اشاره مشخصشان هم به چین و هندوستان است و آنچه که ذیل «زبان‌شناسی در جهان اسلام» یاد می‌کنند، و تصریح می‌کنند که چقدر نقش زبان‌شناس ایرانی، سیبویه، در این مقطع سوم اساسی بود. ببینید کتابهای مقدماتی

۱. عنوان مصاحبه برگرفته از کتاب زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی (محمد دبیر مقدم، ۱۳۸۶. چاپ دوم، ویراست دوم، تهران: سمت) است.

زبان‌شناسی که دانشجویان در دوره کارشناسی با آنها آشنا می‌شوند معمولاً از زبان‌شناسی در یونان صحبت می‌کنند. آنجا زبان‌شناسی و فلسفه است که با هم مرتبط می‌شوند، یعنی زبان‌شناسی به عنوان یک موضوع محض مورد توجه نیست در آرای افلاطون و ارسطو. اما در همین مقطع زمانی در هندوستان، به باور برخی از تاریخ‌نگاران، شاهد اوج یک سنت هستیم، یعنی یک سنت دستورنویسی سالها بوده که اوجش تجلی پیدا می‌کند در شخصی به نام پانینی که قاعده‌های ریاضی‌گونه برای صورتهای تلفظی به دست می‌دهد. زبان‌شناسان زایشی معتقدند که دستور پانینی گونه‌ای دستور زایشی است، به خاطر نوع صورت‌بندی‌ای که از قاعده‌های زبانی به دست داده است. به یاد دارم دانشجوی دکتری بودم در آمریکا، سال اولی بود که وارد آن دوره شده بودم. در دانشگاهی که تحصیل می‌کردم، دانشگاه ایلینوی، در آن سال مؤسسه زبان‌شناسی (Linguistic Institute) که معمولاً به صورت چرخشی در دانشگاههای مختلف آمریکا دوره‌های تابستانی برگزار می‌کند و گروههای مختلف زبان‌شناسی توافق کرده‌اند که هر دانشجویی که واحدهای ارائه شده در این دوره تابستانی را بگذارند، آن دانشگاه به عنوان واحد رسمی اش بپذیرد و جزو واحدهای آن دانشجو به حساب بیاید، آن سال در دانشگاه ایلینوی بود و فرصت مغتنمی بود برای من، برای اینکه با بسیاری از زبان‌شناسانی که اسمهایشان را در کتابها خوانده بودم آشنا شوم. روزها کلاس بود و هنگام غروب سخنرانی. یکی از سخنرانها موریس هله بود که یکی از شخصیت‌های اولیه زبان‌شناسی زایشی بود و کسی بود که در پیدایش واج‌شناسی زایشی بسیار بسیار تأثیرگذار بود. رئیس جلسه مایکل کنسترویچ بود. او استاد من در همان دانشگاه، و بعد هم در کمیته دکتری مشاور من بود. الان در دانشگاه ام. آی. تی. (مؤسسه فناوری ماساچوست) است. او خواست موریس هله را معرفی کند. گفت که بعد از کتاب پانینی، کاملترین توصیفی که از ویژگی‌های واجی و تلفظی یک زبان به دست داده شده، الگوی آوایی زبان انگلیسی چامسکی - هله (۱۹۶۸) است. برای من خیلی جالب بود که چنین شخصی که یکی از واج‌شناسان بزرگ دنیا است از افراد بزرگتری مثل هله و چامسکی یاد می‌کند و می‌گوید که بعد از کتاب پانینی ما این کتاب دقیق و موشکافانه را می‌بینیم. باز در کتاب تاریخ جهانی زبان‌شناسی وقتی مؤلف از زبان‌شناسی در جهان اسلام یاد می‌کند، از سیبویه سخن می‌گوید و فصلی را به او اختصاص می‌دهد. به نظر من اشاره جالبی به کارهای او دارد. اولاً می‌گوید که این شخص نگاهی گفتمان‌بنیاد به نحو داشت، یعنی آن چیزی که ما امروز در سنت نقش‌گرایی داریم: دیگر جمله در این رویکرد جای ندارد؛

بلکه از کلام صحبت می‌شود. رویکردش یک رویکرد تعاملی است، یعنی گوینده‌ای هست که بر شنونده تأثیر می‌گذارد و می‌گوید این نظریه در واقع، یک نگاه گفتمانی و نقش‌گرایانه به مطالعه زبان دارد. بعد جمله‌ای را در مورد سیبویه بیان می‌کند و می‌گوید اگرچه چارچوب نظری او و ظرایفی که در این چارچوب نظری به کار گرفته شده، به سطح پانینی نمی‌رسد، اما تا قرن بیستم میلادی در غرب همزاد ندارد. این را ایتکونن، نویسنده تاریخ جهانی زبان‌شناسی می‌گوید. اشاره مشخص او به سوسور است و شروع زبان‌شناسی نوین که دوره نظریه‌پردازی درباره زبان است. به این دلیل است که من عرض کردم با نگاهی به پیشینه زبان‌شناسی، نکته‌ای که مؤلف تاریخ جهانی زبان‌شناسی گفته که زبان‌شناسی علمی است شرقی و اساساً خاستگاهش در شرق بوده دلنشینتر می‌شود.

جناب استاد به نظر شما دستاوردهای زبان‌شناسی نوین تا چه حد متأثر از سوسور بوده است؟

— من معتقدم زبان‌شناسی سوسوری تأثیرش بر زبان‌شناسی به مراتب بیشتر از آن بوده که ما تصور می‌کنیم. مطلبم را روشنتر عرض کنم: سوسور نظریه‌پرداز بود. آراء خود را در مورد هیچ زبانی به صورت گسترده محک نزد؛ برخلاف کسی مثل مایکل هلیدی، یکی از نقش‌گرایان برجسته امروز که اشاره‌ای به دستاوردهایش خواهم داشت. او در کتاب اساسی‌اش در مورد زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند (Systemic Linguistics) چارچوب نظری‌اش را با جزئیات کامل معرفی می‌کند. یعنی من توانستم ساختی را در زبان انگلیسی از نظر بگذرانم که در آن کتاب تحلیلی از آن نیامده باشد. حتی در زبان‌شناسی چامسکیایی هم توسط خود چامسکی چنین نشده. در مورد سوسور اصلاً این اتفاق نیفتاده. بنابراین چارچوب نظری ارائه می‌شود، یعنی تعدادی مفاهیم نظری مطرح می‌شود: زبان در برابر گفتار، صورت در برابر جوهر، دال در برابر مدلول، هم‌زمانی در برابر درزمانی و هم‌نشینی در برابر جانشینی. اما پیش از آنکه از تأثیر سوسور بر زبان‌شناسی پس از او صحبت کنم، مایلم مطلبی را درباره آرائی که به نام او معروف شده بگویم. اندرسن، زبان‌شناس معاصر آمریکایی، معتقد است تعدادی از مفاهیمی که سوسور مطرح کرده، پیش از او زبان‌شناس لهستانی تبار مقیم روسیه، بودوئن دوکورتنه، در سال ۱۸۸۱، بیست سال قبل از سوسور، مطرح می‌کند. اندرسن می‌گوید بودوئن دو کورتنه کسی است که ضرورت تمایز میان زبان‌شناسی هم‌زمانی و درزمانی را مطرح کرده و کسی است که از تمایز بین زبان و گفتار صحبت کرده. اما از آنجا

که آثارش را به لهستانی و روسی نوشته بود از نظرها دور ماند، ولی سوسور در مهد فرهنگ و تمدن زندگی می‌کرد و به زبانی صحبت می‌کرد که زبان علم در دوره خودش بود: فرانسوی. اندرسن این جمله را نوشته که در سال ۱۸۸۱ وقتی بودوئن به انجمن زبان‌شناسی پاریس می‌رود، نسخه‌هایی از آثارش را به انجمن اهدا می‌کند و سپس می‌گوید که "سوسور با علاقه آن مطالب را خواند". نگاه من به آنچه با نام سوسور پیوند خورده این است که وقتی او از صورت و جوهر صحبت می‌کند و صورت را متعلق به زبان (langue) و جوهر را متعلق به گفتار (parole) می‌داند، این نگاه راه را هموار کرد که سی سال بعد تمایز بین واج‌شناسی و آواشناسی در مکتب پراگ پدید بیاید. یعنی او افقی را گشود که بعدها آوای نقش‌بسته بر ذهن و ممیز، در مقابل آوایی که به فعل درمی‌آید و شنیده می‌شود و ضبط می‌شود قرار گرفت. همچنین واحد زبانی از نظر سوسور نشانه است. نشانه هم دو جزء دارد: دال و مدلول. نشانه به عنوان یک واحد زبانی، همان واژه است. از این روست که می‌گوییم زبان‌شناسی سوسوری واژه - بنیاد یا نشانه - بنیاد است. اگر شما از سوسور به بعد تحقیق بکنید می‌بینید پنجاه سال زبان‌شناسی واژه - بنیاد بود، چه در ساخت‌گرایی اروپایی چه در ساخت‌گرایی آمریکایی. یعنی بیشترین میزان پژوهش‌های زبان‌شناختی بر واج‌شناسی و صرف متمرکز بود و اندک توجهی به نحو می‌شد. عمده‌ترین مقاله در نحو در سنت ساخت‌گرایی آمریکایی مقاله هریس، استاد چامسکی، است به نام "From Morpheme to Utterance". در واقع مقاله‌های عمده آن مقطع به «واج چیست؟»، «تعریف واج» و «تشخیص واج» و «شیوه استخراج واجها» و مانند آن می‌پردازد. به این ترتیب، تأثیر پنجاه ساله سوسور را می‌بینیم. این روند تا چامسکی ادامه می‌یابد که زبان‌شناسی را جمله - بنیاد می‌کند و ما در موردش صحبت خواهیم کرد. می‌خواهم از تأثیر دیگر سوسور صحبت کنم. سوسور با مطرح کردن محور جانشینی و هم‌نشینی گفت محور هم‌نشینی یعنی اینکه عناصر کنار هم چیده می‌شوند و جانشینی یعنی اینکه ما انتخاب می‌کنیم. مثالی که من خواهم زد، دقیقاً منطبق با چارچوب سوسور نیست چون او از جمله صحبت نمی‌کند، بلکه از واژه صحبت می‌کند. وقتی می‌گوییم "من نامه را نوشتم"، واژه‌های این زنجیره رابطه هم‌نشینی دارند، ولی انتخاب «من» در مقابل «تو/شما/آنها و...»، «نامه» در مقابل «کتاب/گزارش و...» و «نوشتم» در مقابل «ویرایش کردم/قرائت کردم و...» رابطه جانشینی دارند. نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که چامسکی به سوسور خرده می‌گیرد که اولاً وقتی زبان‌شناسی تو نشانه - بنیاد است، جایگاه نحو در آن کجاست؟ خوانشی که دیگران از

سوسور می‌کنند این است که می‌گویند او نحو را متعلق به گفتار می‌داند، نه به دانش زبانی و چامسکی می‌گوید که من از این نظر از سوسور متمایزم. اما آنچه که من اکنون می‌خواهم تصریح کنم این است که در زبان‌شناسی زایشی، چامسکی بر محور هم‌نشینی تکیه کرد. شما یک نمودار درختی می‌کشید و ساخت درونی و سلسله‌مراتب سازه‌های جمله را نشان می‌دهید و نهایتاً می‌رسید به زنجیره‌ای که همان جمله است. در مقابل، زبان‌شناسی نقش‌گرا، مثلاً نقش‌گرایی هلیدی، بر پایه محور جانشینی (paradigmatic) است؛ یعنی هر ساخت زبانی را یک انتخاب می‌بیند؛ یعنی یک ساخت نحوی مثلاً جمله معلوم رقیبی دارد به نام جمله مجهول؛ جمله اخباری رقیبی دارد به نام جمله استفهامی؛ جمله استفهامی رقیبی دارد به نام جمله امری؛ و جمله مثبت رقیبی دارد به نام جمله منفی. بنابراین، او ساختهای زبانی را شقوقی در رقابت می‌بیند. پس ما تأثیر زبان‌شناسی سوسوری را این‌گونه در زبان‌شناسی امروز می‌بینیم. بر این اساس می‌توانیم بگوییم رویکرد چامسکی بر محور هم‌نشینی استوار است و رویکرد نقش‌گرایی هلیدی بر محور جانشینی.

اشاره‌هایی به ساخت‌گرایی اروپایی (زبان‌شناسی سوسوری) داشتید. اگر ممکن است اشاره‌ای هم به ساخت‌گرایی آمریکایی - که گفته می‌شود اساس زبان‌شناسی زایشی چامسکی است - داشته باشید.

- درباره ساخت‌گرایی آمریکایی که توصیف‌گرایی هم خوانده می‌شود، می‌توانیم دو شخصیت بنام را مطرح کنیم. آنچه که من فکر می‌کنم در ایران خوب است کمی عمیقتر به آن توجه کنیم، این است که ساخت‌گرایان آمریکایی شخصیت‌های بسیار هوشمندی بودند چون طبق گزارشی که در سال ۱۹۸۹ پیترو دگیل، جامعه‌شناس زبان، در کنگره‌ای ارائه کرد در اوایل قرن بیستم میلادی حدود هفتصد زبان بومیان آمریکا در قاره آمریکا صحبت می‌شد. او اعلام کرد که از این هفتصد زبان اکنون فقط دویست زبان، زنده مانده است. ببینید زوال و مرگ زبانها را: پانصد زبان در یک مقطع چند دهه‌ای! ساخت‌گرایان افراد هوشمندی بودند و می‌دانستند که این زبانها به سرعت از بین خواهند رفت. بنابراین یکی از دستاوردهای ماندگار ساخت‌گرایان آمریکایی این بوده که از زبانهای بومیان آمریکایی توصیف به دست دادند. من وقتی که در مورد دستاوردهای سپیر در کتابخانه دانشگاه برکلی جستجو می‌کردم، و در جستجوی مقاله معروفش در مورد انضمام در زبانهای بومیان آمریکا بودم، دیدم چقدر ذیل نام سپیر مقاله‌ها و آثاری

هست که به توصیف زبانهای بومیان آمریکا اختصاص یافته. آنها می دانستند که چون این زبانها فقط به صورت گفتاری وجود دارند، دیری نخواهد پایید که از بین خواهند رفت. مرگ و زوال این میراث انسانی را پیش بینی می کردند. بنابراین، ساخت گرای آمریکایی را با این ملاحظه باید ببینیم که چه خدماتی در این خصوص کردند. گاهی در برخوردی که با دانشجویها از دانشگاههای مختلف دارم، این استنباط در من شکل می گیرد که آنها تصور می کنند همه زبان شناسان نشسته اند و دارند کارهای فقط نظری می کنند، حالا خواه زایشی باشند خواه نقش گرا. من هیچ گروه زبان شناسی را در آمریکا یا کانادا سراغ ندارم که یک یا چند متخصص زبانهای بومیان آمریکا در آن حضور نداشته باشد و الزاماً هم کار نظری نمی کنند، بلکه کار توصیفی یا توصیفی - نظری می کنند. در برکلی و حتی در ام. آی. تی. هم کنت هیل تا زمان درگذشتش در چند سال پیش. در منابع مختلف خوانده ام که توصیفی که از زبانهای نا آشنا می شود، به سرعت تجدید چاپ می شود، چون خیلی ها علاقه مند به توصیف هستند.

نباید تصور کنیم که توصیف گرای از بین رفته است. اگر کمی از رونق افتاده است و نظریه پردازی بخصوص با چامسکی غالب شده است، مبادا تصور کنیم که این جنبه از مطالعات زبان شناختی از نظر دور مانده. این به ما هم هشدار می دهد که ما هم مبادا غافل شویم از توصیف گرای و توصیف زبانها و گویشهایی که در پیرامونمان هست. از این مسئله که عبور کنیم، در دوره ساخت گرای آمریکایی نباید از واژه «ساخت گرای» برداشتی واحد داشته باشیم. مشخصاً آنچه ساخت گرای آمریکایی خوانده می شود، دو خوانش دارد: یکی سپیری و دیگری بلومفیلدی. سپیر ذهن گراست. درست همانطور که سوسور ذهن گرا بود و بین زبان و گفتار، و صورت و جوهر تمیز قائل می شد، سپیر هم از واقعیت روان شناختی واجها و از ذهن صحبت می کرد. در مقابل، بلومفیلد و تعداد دیگری از ساخت گرایان آمریکایی معتقد بودند در باره چیزی که قابل رؤیت و ملموس نیست، یعنی ذهن، هر چه بگوییم، گمانه زنی کردن است و از این رو غیر علمی. ولی باید این را اضافه کنم که بلومفیلد هم در نظر، ضد ذهن گراست، اما در عمل قدری از آن فاصله می گیرد.

باز می خواهم نگاه دیگری داشته باشیم: این دو اصطلاح درون گرا/درون نگر (immanent) و تعالی گرا (transcendental) در تحلیل مقاطع مختلف زبان شناسی خیلی راهگشا است. سپیر تعالی گراست. او هم به صورت و هم به کارکرد عنایت دارد. یعنی سپیر نقش گراست. اما بلومفیلد درون گراست، یعنی به زبان شناسی محض علاقه مند

است. اگر از ساخت‌گرایی آمریکایی بیرون بیایم، سوسور هم درون‌گراست و زبان را در گستره فرهنگ نمی‌بیند. او به زبان‌شناسی محض و به مطالعه فی‌نفسه زبان علاقه‌مند است. بنابراین، یک وجه تمایز دیگری که ما در ساخت‌گرایی آمریکایی می‌بینیم این است که یک شاخه، تعالی‌گرا و شاخه دیگر درون‌گراست. اگر از بلومفیلد می‌پرسیدیم که معنا برای تو چیست، او می‌گفت معنا یعنی کارکرد. یعنی آنچه که جمله در بافت منتقل می‌کند. ولی او مطالعه معنا را کنار گذاشت و گفت مؤلفه‌هایی که در معنا دخیلند، حداقل در دوره ما قابل سنجش نیستند. از این رو، او ذرون‌گرا ماند. همچنین باید توجه داشته باشیم که نمی‌توانیم چهره واقعی سپیر را ترسیم کنیم مگر اینکه به دستاوردهای رده‌شناختی او نیز توجه کنیم. یعنی سپیر رده‌شناس بود؛ نقش‌گرا و ذهن‌گرا بود و همچنان که ابتدا گفتم، به توصیف زبانها و مطالعه زبان در گستره فرهنگ علاقه‌مند بود. سپیر چهره مطالعات رده‌شناسی را دگرگون کرد. پیش از او در حدود صد و پنجاه سال، کسانی بدون اینکه نام رده‌شناسی وجود داشته باشد مطالعات رده‌شناختی می‌کردند. آنها یک برجسب کلی به زبان می‌دادند. فرضاً می‌گفتند عربی تصریفی است، فارسی باستان تصریفی است، فارسی امروز تحلیلی است و ترکی پیوندی است. اما سپیر به ما یادآوری می‌کند که در همه زبانها تلفیقی از این ویژگی‌ها را می‌بینیم و به طور مطلق نمی‌توانیم بگوییم که مثلاً یک زبان تصریفی است، چون هم ردپایی از پیوندی بودن و هم تحلیلی بودن در آن می‌بینیم. آنچه که رده را می‌سازد، تمایل غالب آن زبان است. می‌رسیم به چامسکی. چامسکی مشخصاً علیه ساخت‌گرایی بلومفیلدی قیام کرد. خود او هم در این سنت تعلیم یافته بود. استادش زلیگ هریس در واقع از زبان‌شناسان پسابلومفیلدی بود. او ساخت‌گرایی بلومفیلدی را مورد انتقاد قرار می‌دهد که ضد‌ذهن‌گرا است و خود به ذهن‌گرایی روی می‌آورد. ذهن‌گرایی، چامسکی را به سپیر و زبان‌شناسان مکتب پراگ و سوسور نزدیک، ولی از همه آنها متمایز می‌کند، چون بیان می‌کند که من تجربه‌گرا نیستم؛ من عقل‌گرای دکارتی هستم؛ من افلاطونی هستم. می‌گوید که بخشی از دانش زبانی از بدو تولد در نهاد ماست. این را می‌گوید عقل‌گرایی دکارتی. از افلاطون، دکارت، هومبولت و لایبنتس نام می‌برد. در نتیجه، چامسکی به لحاظ فلسفی از پیشینیانش متمایز می‌شود و به همین دلیل است که به رویکرد او «انقلاب چامسکی» اطلاق می‌شود. ولی با سپیر تشابه دارد: هر دو ذهن‌گرا هستند، منتها سپیر دیگر عقل‌گرای دکارتی نیست؛ سوسور هم عقل‌گرای دکارتی نیست. چامسکی متفاوت از سپیر و شبیه بلومفیلد است از این جهت که صورت‌گراست. یعنی به

ویژگی های ریاضی گونه زبان علاقه مند است. برخلاف سپیر که به صورت و نقش عنایت دارد. اینجا از سپیر جدا می شود. چامسکی مدعی می شود زبایاترین جنبه زبان، از نظر زبان شناسان دور مانده و آن نحو است. وی زبان شناسی را نحو - بنیاد می کند. عنوان کتاب اولی که از چامسکی منتشر شد، ساختهای نحوی است و نه ساختهای واجی یا ساختهای صرفی یا ساختهای معنایی. به این ترتیب باید این چند مؤلفه را در مورد زبان شناسی چامسکیایی لحاظ بکنیم: صورت گرایی اش، نحو - بنیاد کردن زبان شناسی، ذهن گرا بودنش، عقل گرای دکارتی بودنش و مشخصاً اعتقادش به اینکه بخشی از دانش زبانی، در بدو تولد در ساختار زیستی ما تنیده شده است.

لطفاً بفرمایید که زبان شناسی در حال حاضر، یعنی در آغاز هزاره سوم چه وضعیتی دارد و به چه سمت و سوی حرکت می کند؟

— ببینید، من هرچه می گویم مبتنی بر استنباطی است که از وضعیت کنونی زبان شناسی دارم و امیدوارم نزدیک باشد به آنچه که حقیقتاً هست چون تصور می کنم که از تحولات رشته بریده نیستم. بنابراین، فکر می کنم با قاطعیت می توانم تصویر روشنی از وضعیت کنونی زبان شناسی به دست بدهم. ما می شنویم یا می خوانیم که طیف قابل توجهی از زبان شناسان در جهان از طرفداران خط فکری چامسکی هستند و زبان شناس زایشی خوانده می شوند، و گروهی هستند که کارکردگرا یا نقش گرا نامیده می شوند، و گروهی هم هستند که خود را شناختی می دانند، و گروهی هم هستند که تعدادی خود را نقش گرا و تعدادی خود را شناختی می دانند ولی در عین حال رده شناس هستند و در واقع مسیر اصلی شان رده شناسی است، منتها در قالب تبیینهای نقشی یا شناختی. اما آنچه به نظر من می آید وجه اشتراک تمام رویکردهای زبان شناسی در سال ۲۰۰۷ است، این است که در همه این رویکردها دستیابی به همگانی های زبانی یعنی یافتن اشتراکات زبانها هدف است. هم زبان شناسان زایشی در صدد رسیدن به چنین هدفی هستند هم نقش گرایان و هم شناختیها و هم رده شناسان. بنابراین، زبان شناسی در هزاره سوم از ساخت گرایی به کلی از این نظر متمایز است، چون جوهره ساخت گرایی بر نسبیت گرایی (relativism) است. به باور ساخت گرایان زبانها می توانند بی نهایت از هم متمایز باشند، یعنی تفکر غالب در ساخت گرایی، نسبیت گرایی یا تنوع بود و اینکه زبانها هیچ حد و حصری در تفاوت داشتن با هم ندارند. ولی تفکر همگانی گرایی، تفکر غالب در زبان شناسی کنونی است. اما من فکر می کنم ساخت گرایان در زمان خود تصمیم عالمانه ای گرفتند. به این

دلیل که در مورد زبانهای ناآشنای بومیان آمریکا کار می‌کردند و هشدار می‌دادند که خودشان و دیگران که مبدا مقوله‌های زبانی مادری خود را به زبانی که داری توصیف می‌کنی تحمیل کنی. پس بدان که هر زبانی یک پدیده مستقل است و آن را مستقلاً توصیف کن. این راهبرد، تأثیرپذیری را به حداقل می‌رساند. این، نقطه قوت نسبیته‌گرایی بود و شاید هم باشد. آنچه گرایشهای مختلف زبان‌شناسی امروز را از هم متمایز می‌کند و یکی صورت‌گرا می‌شود، دیگری نقش‌گرا، و سومی شناختی، این است که اولاً تعریفشان از زبان متفاوت است و ثانیاً تبیینشان از این مشترکاتی که در زبانها می‌یابند متفاوت است. به نظر من اگر به این دو مطلب توجه کنیم، در واقع به چرایی وجود بیش از یک رویکرد به مطالعه زبان پی می‌بریم؛ یعنی به منطقی که هر کدام از این رویکردها دارند و قانع نمی‌شوند که رویکرد خود را ترک کنند و به رویکرد دیگری روی بیاورند. برای چامسکی و زبان‌شناسان زایشی که بارزترین جلوه آن زبان‌شناسی چامسکیایی است - از انشعابات زبان‌شناسی زایشی فعلاً چشم می‌پوشیم - برجسته‌ترین جنبه زبان، ساختار است؛ یعنی آن چیزی که زبان را ویژه می‌کند، ویژگی‌های ریاضی‌گونه و ساختاری است؛ آن سازوکارهایی که نحو زبانها، صرف آنها و نظام واجی آنها را تشکیل می‌دهد. آنها تأکیدشان را بر توصیف و تبیین این بخش قرار داده‌اند. از این رو، به آنها صورت‌گرا می‌گوییم. تبیین آنها برای چرایی اشتراکات زبانی در این خلاصه می‌شود که آنها زبان‌شناسی را به روان‌شناسی تقلیل می‌دهند (تقلیل‌گرا هستند) و روان‌شناسی را به زیست‌شناسی. بنابراین، نهایتاً می‌خواهند اشتراکات ساختاری را با ویژگی‌های زیستی و ژنتیکی انسانها مرتبط کنند. اما در مقابل، رویکرد نقش‌گرایی را داریم که به «صورت» زبان به عنوان وسیله نگاه می‌کند؛ وسیله‌ای در خدمت یک امر مهمتر یعنی ارتباط. این رویکرد به نقش تعاملی زبان عنایت دارد. همینجاست که اصطلاحات درون‌گرا (برای رویکرد صورت‌گرا) و تعالی‌گرا (برای رویکرد نقش‌گرا) راهگشا هستند.

مکتبهای حال حاضر زبان‌شناسی را در جهان تقسیم کردید به رویکردهای صورت‌گرایی که طرفدار چامسکی هستند و بعد، زبان‌شناسی شناختی، زبان‌شناسی کارکردگرا یا نقش‌گرا و همینطور رده‌شناسی. اگر ممکن است، توضیحی در مورد هر کدام از اینها غیر از صورت‌گرایی که قبلاً در موردش صحبت کردیم، داشته باشید.

- در مورد کارکردگرایی و نقش‌گرایی اولاً نگاهشان به زبان، یک نگاه تکامل‌گرایانه و

داروینی است. نظام ارتباطی انسان را صورت تکامل یافته نظامهای ارتباطی حیوانگونه می‌پندارند. خوب اینجا هم چامسکی با آنها تفاوت دیدگاه دارد. او به یک جهش (mutation) در تکامل زبان قائل است؛ بر خلاف نقش‌گرایان که به یک تکامل تدریجی و مرحله به مرحله قائلند. اما نقش‌گرایی در زبان‌شناسی یک نظریه واحد نیست. ما در همین سال ۲۰۰۷، در آستانه ورود به ۲۰۰۸، گونه‌های مختلف کارکردگرایی را داریم. اما اینها با هم اشتراکاتی دارند. اشتراکشان این است که هیچگاه زبان را منقطع و بریده از بافت و متن مطالعه نمی‌کنند. یعنی مطالعه زبان را خارج از بافت و متن مطالعه غیرواقع‌بینانه زبان می‌دانند. استدلال می‌کنند که مگر کودک خارج از موقعیت اجتماعی و فرهنگی و موقعیتی، زبان را می‌آموزد که ما مؤلفه‌های بافتی را در مطالعاتمان ملحوظ نداریم. دیگر اینکه همه متفق‌القولند که ساختهای زبانی چه نحوی، چه واجی چه ساختوازی در خدمت امر ارتباطند. بنابراین، ارتباط مهمترین نقش‌آفرینی و وظیفه زبان است و علت پیدایش زبان هم در هر زمانی که شکل گرفته برقراری ارتباط بوده است. بنابراین، کارکرد اصل است و صورت فرع. صورت هم شامل مواردی است که برشمردم. این همان است که در فلسفه به آن تعالی‌گرایی و نگاه تعالی‌گرایانه می‌گویند. اما درباره میزان اصل بودن ارتباط و معنا و کارکرد نسبت به صورت، ما گونه‌های مختلف نقش‌گرایی را داریم. مثلاً در آمریکا تالمی گیوون (Talmy Givon) از نقش‌گرایان بنام است و آثار فراوانی در نقش‌گرایی دارد. ولس چیف (Wallace Chafe) استاد دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا نیز نقش‌گرای مشهوری است. وی و همکارانش در آن دانشگاه مرکزی تأسیس کرده‌اند به نام مرکز مطالعات گفتمان (discourse). هر نوع مطالعه گفتمانی در زبان‌شناسی، ذیل نقش‌گرایی قرار می‌گیرد. بنابراین، نقش‌گرایی و مطالعات گفتمانی در هم تنیده هستند. چرا نگفتم مساوی هستند؟ برای اینکه کنشهای گفتار (Speech Acts) آستین و سرل و دیگران، در سطح بند (clause) و جمله صحبت می‌کنند؛ بنابراین، وارد حیطه متن و گفتمان نمی‌شود. پس یک رویکرد نقش‌گرا می‌تواند در حد پاره‌گفته هم متوقف شود. نقش‌گرایی گیوون هم در حد جمله به تحلیلهای نقشی می‌پردازد. ولی دیگر رویکردهای نقش‌گرا واحد مطالعه‌شان متن و گفتمان یا کلام است. به نظر من دستاوردهای فوق‌العاده جالبی در رویکردهای نقش‌گرا هست. این را از کسی می‌شنوید که به عنوان یک زبان‌شناس زایشی تعلیم دیده است. همه این رویکردها به جای خود، حالا اگر فرصت شد و ضرورت دیدید، درباره دیدگاههای خودم هم صحبت می‌کنم.

حتماً! همه این بحثها می‌خواهیم گنجانده شود.

- بله. خوب من چه؟ ما چه؟ ما فقط شارح هستیم؟ انتظار می‌رود هر زبان‌شناسی بر اساس تحقیقاتی که انجام داده به استنباط و شناختی در مورد چستی زبان در حد بضاعت علمی‌اش دست یافته باشد. در این مورد هم اگر لازم بود صحبت خواهم کرد. اکنون درباره نقش‌گرایی بحث خود را ادامه می‌دهم. من فکر می‌کنم مباحث بسیار جالبی در این حوزه وجود دارد؛ از جمله مباحث ساخت اطلاع (information structure). رویکرد نقش‌گرایی دیگری که کمتر در ایران شناخته شده نظریه تناسب (Relevance Theory) است. در دانشگاه لندن اسپربر و ویلسن در کتابی با عنوان *Relevance Theory* یکی از اصول‌گرایس به نام تناسب (relevance) را انتخاب کرده‌اند و شده چارچوب این نظریه. نگفتم نظریه ارتباط، تا مبدا با واژه ارتباط خلط شود. اینها رویکردهایی هستند که همواره زبان را در بافت مطالعه می‌کنند. یعنی تعالی‌گرا هستند و کاربردشناسی زبان (pragmatics) را جزء لاینفک مطالعات زبانی می‌دانند. رویکرد نقش‌گرایی دیگری وجود دارد که زبان‌شناسی سیستمیک است و من آن را زبان‌شناسی نظام‌مند می‌نامم. این همان رویکرد گفتمان‌مدار مایکل هلیدی است. هلیدی در چندین کتاب که او جش درآمدی به زبان‌شناسی نقش‌گرا (۱۹۸۵، ۱۹۹۵ و ۲۰۰۴) است، به یک نظریه گفتمان‌بنیاد دست یافته است که محصول بیش از چهل سال فکر و اندیشه است. از میان رویکردهای نقش‌گرا من شخصاً تعلق خاطر زیادی به این رویکرد دارم. همانطور که پیشتر اشاره کردم هلیدی این رویکرد را به تفصیل در زبان مادری‌اش یعنی انگلیسی پیاده کرده است. او نشان داده است که این رویکرد را چگونه می‌توان در مواردی مثل ادبیات کودکان، زبان علم، آموزش ترجمه، آموزش زبان و برنامه‌ریزی زبانی استفاده کرد. هلیدی از مؤلفه‌ای به نام بافت (context) شروع می‌کند و دست کم دو لایه و در بعضی خوانشها سه لایه از بافت به دست می‌دهد: بافت فرهنگی و بافت موقعیتی. کسانی مثل مالینوفسکی، فرث (پایه‌گذار مکتب زبان‌شناسی لندن) و هایمز و دیگران از بافت موقعیت صحبت کرده و این سؤال را مطرح کرده‌اند که بافت چیست. هلیدی پاسخ روشنی داده است. او می‌گوید من بافت را در سه مؤلفه خلاصه می‌کنم: (۱) موضوع چیست؟ اسم این را می‌گذارد field. (۲) عاملان سخن چه کسانی هستند؟ این را tenor می‌نامد. (۳) شیوه بیان چیست؟ گفتاری است یا نوشتاری؟ این را می‌گوید mode. از نظر هلیدی، این سه با هم بافت را تشکیل می‌دهند. بعد می‌گوید این سه مشخصاً چیزی را

تشکیل می دهند که «سیاق» (register) می نامیم. بعد سیاق را با ژانر یا گونه مقایسه می کند. می گوید سیاق مثل پارچه است و ژانر مانند لباسی است که از آن پارچه برای موقعیتی خاص دوخته شده. پس سیاق بعلاوه هدفی که این متن یا پاره گفته قرار است برای آن به کار برود، ژانر را می سازد. هلیدی تصریح می کند این سه مؤلفه بافتی که سیاق را پدید می آورند خارج از زبانند. بازنمایی آنها در زبان چیست؟ می گوید بازنمایی آنها در حوزه معناست. پس حوزه معنا در این رویکرد، فقط معنای گزاره‌ای نیست؛ بلکه معنای متکی به بافت است، یعنی شامل معنانشناسی و کاربردشناسی می شود. می گوید هرکدام از این مؤلفه‌های بافت، بازنمایی در حوزه معنا دارد. هر یک از آن بازنمایی‌ها را «فرانقش» (metafunction) می نامد. بنابراین، «موضوع» که مؤلفه‌ای است که سیاق را می سازد، در این رویکرد بازنمایی‌اش در حوزه معنا می شود «فرانقش تجربی» (experiential metafunction) که در دیگر رویکردهای معنانشناسی، مساوی است با معنای گزاره‌ای (propositional meaning). پس فرانقش یک لایه معنایی است و در درون آن نقشهایی وجود دارد. حالا معنای نقش و نقش‌گرایی را در این رویکرد می فهمیم! مفاهیمی مثل عامل، هدف، دریافت‌کننده، کنش‌گر، کنش‌پذیر و مانند آن. نقشهای متعلق به این فرانقش هستند. این بخش از معنا، معنای تحت‌اللفظی واژه یا بند است. می گوید همین بند وقتی از منظر tenor به آن نگاه می شود، معلوم می شود چه نوع تعاملی را دارد صورت‌بندی می کند. استفهام است یا خبر یا امر؟ مؤدبانه است یا تهدیدآمیز؟ یعنی کنشهای گفتاری نیز در اینجا دیده شده. نام این را «فرانقش بینافردی» (interpersonal metafunction) می گذارد. این می شود لایه دوم معنا. لایه سوم معنای هر بند - تأکید می کنم «بند»، یعنی کم و بیش جمله نباید با پاراگراف خلط نشود - این است که این واحد چه نقشی در متنیت آن متنی که سازه‌ای از آن است ایفا می کند. این می شود «فرانقش متنی» (textual metafunction). در فرانقش متنی ما از این صحبت می کنیم که مبتدا چیست، خبر چیست، یا به بیان دقیقتر، آغازگر و پایان بخش چیست. در همینجا از خبر کهنه و نو یعنی ساخت اطلاع نیز بحث می شود.

فرانقش چهارمی هم به نظرم هست.

- من می خواستم قبل از مطرح کردن فرانقش چهارم به نکته دیگری اشاره کنم. ما وقتی به ساختهای زبان فارسی و آنچه که به آن «قلب نحوی» می‌گوییم، فکر می‌کنیم، می‌بینیم که فرضاً در عنوان کتاب چراغها را من خاموش می‌کنم، قلب نحوی اتفاق افتاده. از منظر این

رویکرد این جمله با «من چراغها را خاموش می‌کنم» اشتراکی دارد و آن در فرانش تجربی است. یعنی کنشگر، من هستم و کنش‌پذیر چراغ است و محمول یا فرایند هم خاموش کردن است. این دو جمله به لحاظ تعاملی هم مانند هم هستند، یعنی فاعل دستوری یا نهاد، من است و مفعول صریح، چراغها است و فعل هم فعل مرکب خاموش کردن است. اما از نظر متنی با هم فرق می‌کنند. یعنی آغازگر «من چراغها را خاموش می‌کنم» من است ولی آغازگر «چراغها را من خاموش می‌کنم» چراغها است. از منظر اطلاع نو و کهنه، در این دومی من اطلاع نو است و چراغها اطلاع کهنه، ولی در «من چراغها را خاموش می‌کنم» چراغها اطلاع نو است. بنابراین، ساخت اطلاع این دو جمله با هم تفاوت دارد.

یعنی اطلاع نو برجسته‌سازی شده است.

- برجسته‌سازی شده است. ولی برجسته‌سازی یک اصطلاح نادقیق است. چون مبتداسازی هم یک سازه‌ای را برجسته‌سازی می‌کند. ما بین تقطیع آغازگری - پایان‌بخشی، یا مبتدا - خبر از یک سو، و توزیع اطلاع کهنه - نواز سوی دیگر، در این رویکرد تمایز می‌بینیم.

منظورم پیش‌زمینه‌سازی است.

- بله. یعنی پیش‌زمینه و پس‌زمینه. اینها مفاهیم مرتبطی هستند ولی مرزهای دقیقی آنها را از همدیگر تفکیک می‌کند. زبان‌شناسی زایشی در گستره آرای چامسکی روی محور همنشینی بنا شد. این رویکرد یک نمودار درختی از جمله می‌کشد و چینش سازه‌ها را نشان می‌دهد. زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی، روی محور جانشینی عمل می‌کند. یعنی می‌گوید «چراغها را من خاموش می‌کنم» و «من چراغها را خاموش می‌کنم» دو انتخاب روی محور جانشینی هستند. به ضرورت بافت و گفتمان یکی از این شقوق انتخاب می‌شود. هلیدی مرتب می‌گوید که زبان نظامی است از انتخابها و شقوق. نگاه نشانه‌شناختی وی در اینجا معلوم می‌شود. این بحث انتخاب را هلیدی خیلی با نشانه‌شناسی مرتبط می‌داند؛ زبان نظامی است از انتخابها و در واقع، هر انتخابی مجموعه‌ای از بار معنایی را به دوش می‌کشد. پس دیدیم که هر بندی / جمله‌ای سه لایه معنایی هم‌زمان را بر دوش خود حمل می‌کند و اینها مشترکاً معنا را شکل می‌دهند. یکی از این لایه‌های معنایی، معنای گزاره‌ای است. ولی زبان‌شناسی زایشی تمام اهتمامش در

بحث معنا، معنای گزاره‌ای است، یعنی معنای تحت‌اللفظی و بافت زدوده. اما در زبان‌شناسی نقش‌گرا معنا در بافت رقم می‌خورد، همچنان که دیدیم.

فرانقش چهارم هم که نام بردید، فرانقش منطقی (logical metafunction) است. به این دلیل من در ابتدا از آن نامی به میان نیاوردم که این فرانقش وقتی وارد صحنه می‌شود که شما بند مرکب داشته باشید یا بیش از یک جمله داشته باشید. یعنی فرانقش چهارم به آن روابط معنایی - منطقی می‌پردازد که بین جمله‌ها و بندها برقرار است، با نشانه‌هایی مثل «اما»، «ولی»، «لیکن»، «از یک سو»، «از سوی دیگر»، «اگر»، «آنگاه» و... بنابراین، این فرانقش در بند ساده هیچگاه نقش‌آفرینی نمی‌کند. وقتی بند مرکب یا زنجیره‌ای از جمله‌ها شکل می‌گیرد، فرانقش چهارم عمل می‌کند. بازنمایی معنا در حوزه‌ای است که هلیدی نامش را به زبان ساده عبارت‌پردازی (wording) می‌گذارد و به بیان فنی به آن lexico-grammar می‌گوید. اینجا ما وارد حوزه ساختار صوری می‌شویم. lexico همان «واژگان» یا lexicon یا vocabulary است؛ مثل یک فرهنگ لغت است، اما یک واژگان ذهنی. grammar یعنی دستور هم همان مفهوم سنتی است یعنی صرف و نحو. همان چیزی که ما به آن ساختواژه و نحو می‌گوییم. پس بافت در بالاترین جایگاه و خارج از زبان است؛ بازنمایی آن در زبان، می‌شود معنا، با آن برداشتی که عرض کردم. بازنمایی معنا در حوزه ساختار می‌شود عبارت‌پردازی که شامل واژگان به‌علاوه دستور است. بازنمایی این بخش، در یک حوزه ریزتری است که به آن واج‌شناسی و آواشناسی می‌گوییم. هلیدی می‌گوید این در حوزه گفتار است و در نوشتار می‌شود نظام‌نویسه‌ها، یعنی نوشتار. بارها در زبان‌شناسی شنیده‌ایم که «آیا بالاخره رابطه صورت و معنا قراردادی است یا طبیعی؟». به بیان فنی‌تر آیا دلخواهی است یا شمایی و تصویرگونه (iconic). من احساس می‌کنم رویکرد نقش‌گرای هلیدی خیلی زیبا به این سؤال پاسخ داده. خیلی برای من دلنشین است. هلیدی می‌گوید که هر دو است. چگونه است که هر دو است؟ می‌گوید اگر به لایه معنا و لایه واژگان - دستور نگاه کنیم، رابطه آنها شمایی و تصویرگونه است. یعنی هر معنایی با یک صورت واژگانی یا صرفی - نحوی عجین است، یعنی رابطه، یک به یک است. یعنی معنای ساختار «چراغها را من خاموش می‌کنم» با معنای «من چراغها را خاموش می‌کنم» متفاوت است؛ همچنان که ساخت معلوم یک معنایی دارد و ساخت مجهول متناظر با آن، یک معنای دیگر. پس بین معنا و ساختار، رابطه‌ای یک به یک وجود دارد. این می‌شود یک رابطه iconic که یکی از دستاوردهای مهم زبان‌شناسی نقش‌گراست از حدود ۱۹۸۰ به بعد. یعنی آنچه پیرس به

عنوان icon یا تصویر و شمایل مطرح کرد و آن را خارج از حیطه زبان می دانست: مثل عکس من و خود من که رابطه شمایی دارند، یا مجسمه یک شخص و خود شخص، یا تصاویر سینمایی و خود بازیگران. ولی پیرس در مورد زبان چنین چیزی را نگفت. نقش گرایان گفتند که در زبان هم رابطه ای شمایی داریم. یعنی هر ساختاری با یک معنا و کارکرد عجین است. وقتی کارکرد عوض می شود، به تبع آن و به همان دلیل است که صورت هم عوض می شود. این رابطه تصویری یا شمایی (iconic) است. اما بین سطح واژگان - دستور از یک سو، و سطح واجی از سوی دیگر، رابطه ای قراردادی و دلخواهی وجود دارد. یعنی چرا فلان آوا و هجا با فلان صورت صرفی و نحوی و در سطحی فراتر از آن، با این معنا مرتبط است؟ دلیلش را فقط اختیاری (arbitrary) و قراردادی بودن می داند. صد البته، من در ذهن دارم که از مواردی مثل نام آواها مانند «شرشر» و «جیک جیک» و اصوات که بگذریم، در بقیه موارد، رابطه قراردادی است.

حتی نام آواها هم از زبانی به...

... به زبان دیگر متفاوتند.

رابطه میان خود بافت و معنای گزاره ای چگونه است؟

- به نظرم سؤال بسیار جالبی کردید. یک مطلبی هم در مورد این سه سطح برای شما خواهم گفت: سطح معنا، عبارت پردازی و نظام واجی و نویسه ای. چون در این انگاره ای که من به شما معرفی کردم، زبان سه سطحی است. اشاره شما به رابطه بین بافت و معنا است که به نظر من خیلی نکته مهمی است. رویکرد هلیدی در این خصوص خیلی شبیه رویکرد شناختی ها است، به این اعتبار که معنا، رونوشت مستقیم محیط و بافت نیست. یعنی ادراکی که ما از بافت می کنیم و مفهوم سازی بافت (conceptualization)، می شود معنا؛ نه رابطه ای یک به یک و مستقیم. یعنی معنا، تصویربرداری مستقیم از بافت نیست.

یعنی درونی می شود.

- بله درونی و internalized می شود و معنا به دست می آید. اینجاست که مثلاً وندایک، زبان شناس و تحلیل گر گفتمان، هم دقیقاً همین برداشت را از رابطه بین بافت و conceptualization یعنی شکل گیری نظام مفاهیم دارد که اینها (حوزه بافت و حوزه معنا) رابطه ای یک به یک با هم ندارند؛ معنا صورت درونی شده بافت است. در مورد آن

سه سطح می‌خواهم یک نکته جنبی هم بگویم: چون بی‌نهایت بافت وجود دارد و بی‌نهایت بافت می‌توان متصور شد، بنابراین، ساختهای زبانی هم آنقدر منعطف شکل گرفته‌اند که ترکیبات نامتناهی می‌توانند با هم داشته باشند. مثلاً شما فعلهای وجهی «توانستن»، «شایستن»، «بایستن» و «خواستن» را می‌توانید به جمله اضافه کنید و بگویید «من می‌توانم بروم»، «من شاید بروم»، «من باید بروم»، «من می‌خواهم بروم». همان معنای گزاره‌ای است منتها با شیوه‌ی تعاملی متفاوت. بنابراین، آن زبایی و نامتناهی بودن جملات که در زبان‌شناسی زایشی مطرح است، اینجا هم در این رویکرد بافت‌بنیاد مشاهده می‌شود. به نظر من یک نکته جالب دیگری هلیدی دارد که وقتی می‌گوید رویکرد من جامعه‌شناختی - نشانه‌شناختی است، یکی اشاره دارد به مسئله انتخاب و دیگر اینکه تمام دیگر نظامهای نشانه‌شناختی، دوسطحی اند. یعنی سطح معنا و رفتار از یک سو، و سطح نشانه‌ای که برای آن معنا وضع شده از سوی دیگر.

منظورتان دال و مدلول است؟

- بله، در حوزه‌های خارج از زبان. مثلاً رقص زنبور عسل را نگاه کنید؛ شدت رقص و پیامی که پشت آن است. پس آن شدت رقص به عنوان نشانه و معنایی که پشت آن است؛ یعنی مکان گلها. یا همان مثالهای آشنا که بارها شنیده‌اید: رنگ قرمز در چراغهای راهنمایی و رانندگی و معنای «بایست!». نکته این است که یک نمادی هست برای یک رفتاری. پس به تعبیری، دالی هست برای مدلولی. اما در زبان به منزله یک نظام نشانه‌شناختی، سه سطح وجود دارد (معنا، عبارت‌پردازی، آوا). به همین دلیل است که این گروه از نقش‌گرایان می‌گویند این نظام نشانه‌شناختی، به لحاظ کیفی از دیگر نظامهای نشانه‌شناختی متفاوت است.

آیا می‌توانیم این را به تعبیری همان تجزیه دوگانه بگیریم، یعنی آنچه مارتینه مطرح کرده بود؟

- تجزیه دوگانه مارتینه بخشی از عناصرش مربوط به سطح وسط می‌شود و بخشی از عناصرش به سطح سوم یعنی واجها مربوط می‌شود. ولی تدقیق معنا و اینکه معنا چیست و رابطه معنا با بافت چگونه است و خود بافت چیست و سازه‌های بافت کدام است، در نظریه هلیدی بسیار سامان یافته است.

پس از نظر ماهوی، زبان کلاً با نظامهای نشانه‌شناختی دیگر...!

... بله، فرق دارد. حالا این را در مورد زبان‌آموزی کودک می‌سنجیم. هلیدی می‌گوید کودک ابتدا با یک نظام نشانه‌شناختی دوسطحی شروع می‌کند. بعد وقتی مراحل زبان‌آموزی پیشرفت می‌کند، این نظام به یک نظام سه‌سطحی تبدیل می‌شود.

آن سطح غایب کدام است؟

سطح وسط، یعنی سطح واژگان - دستور که در مراحل بعدی زبان‌آموزی شکل می‌گیرد. نگاه تکاملی را در پیدایش و شکل‌گیری زبان هم ملاحظه می‌کنید. نظامهای ارتباطی دوسطحی به نظامهای سه‌سطحی تبدیل شدند. آنجا بود که نامتناهی بودن زبان و امکان صورت‌بندی بی‌نهایت یافت در سطح وسط به وجود آمد. رویکرد هلیدی بسیار کاربردی است.

یک اشاره کوتاه هم به زبان‌شناسی شناختی ورده‌شناسی بکنم، بعد مباحث را مرتبط کنیم با زبان‌شناسی در ایران. لیکاف و لانگاکر و فوکونیه و دیگران شخصیت‌های بنام زبان‌شناسی شناختی هستند. در مقایسه اینکه صورت نسبت به معنا چه وزنی دارد، صورت‌گراها وزن را به صورت دادند و نقش‌گراها وزن را به نقش و کارکرد دادند و صورت را در خدمت آن دانستند. در زبان‌شناسی شناختی، صورت و نقش هم‌وزن هستند و نگاه دال و مدلولی و نشانه‌ای سوسور بر آن حاکم است. یعنی زبان‌شناسی شناختی از این نظر با زبان‌شناسی سوسوری مرتبط است. در چند جمله اگر شناختم را از زبان‌شناسی شناختی بخواهم بیان کنم، این است که استعاره، مجاز و چندمعنایی، در مرکز توجه زبان‌شناسان شناختی است. یعنی در گذر از معنای متعارف به معنای غیرمتعارف که اصطلاحاً استعاره خوانده می‌شود، چه فرایندهای شناختی دخیلند و ذهن چگونه عناصر زبانی را مقوله‌بندی می‌کند و اینکه این مقولات چه ارتباط و فاصله‌ای با هم دارند، و قائل شدن به قطب‌هایی مثل اسم و فعل و نمونه‌اعلا (prototype) و عناصر میانی و بین این دو قطب و در واقع، نگاه پیوستاری داشتن به پدیده‌های زبانی، از ویژگی‌های زبان‌شناسی شناختی است. به نظر من یکی از دستاوردهای زبان‌شناسی شناختی این بوده که نشان داده استعاره و مجاز و چندمعنایی چقدر در کاربردهای روزمره زبان، زایا و فعال هستند. یعنی اینها فقط صنایع و آرایه‌های ادبی نیستند. به عنوان نمونه، در بحث فعلهای مرکب فارسی مدخلی مانند فعل ساده «خوردن» داریم، فعل ساده «زدن» داریم، فعل ساده «کشیدن» داریم، مانند «من غذایم را خوردم». چگونه

همین مدخل به تعبیر دستورنویسان سنتی ما تبدیل می‌شود به «همکرد» و یا به تعبیر زبان‌شناسان، «فعل سبک»؟ و این فعل سبک در ترکیب‌هایی مثل «غوطه خوردن»، «تا خوردن»، «گول خوردن»، «غصه خوردن» و «حرص خوردن» به کار می‌رود، یعنی گذر از معنای ملموس به معنای انتزاعی. چه چیزی را ذهن در واژه خوردن دیده که این ترکیبها را به کمک بسط استعاری آن مدخل ملموس پدید آورده؟ در اینجا است که بحث شناخت (cognition) مطرح می‌شود.

اشاره کوتاه دیگری بکنم و بحث را طولانی نکنم و آن اینکه ما در زبان فارسی فعل بسیط یا ساده «خواستن»، مانند «من این را / این کار را / از شما جداً می‌خواهم». همین فعل را به عنوان فعل کمکی آینده‌ساز نیز به کار می‌بریم: «فردا به اصفهان خواهم رفت». ذهن چه رابطه‌ای بین «خواستن» به عنوان فعل اصلی و به عنوان نشانه آینده‌ساز می‌بیند؟ اگر دقت کنیم، خواستن و خواسته چیزی است که در آینده محقق خواهد شد یا امید به محقق شدن آن هست. بنابراین، این رابطه شناختی و مؤلفه معنایی که ذهن در «خواستن» می‌بیند و از این‌رو این واژه را برمی‌گزیند که نشانه آینده‌ساز شود، مطلبی است که زبان‌شناسان شناختی به آن علاقه‌مندند. جالب است که همین مسئله در انگلیسی هم رخ می‌دهد. will را نگاه کنید به معنای «وصیت‌نامه» و «خواسته» و نشانه آینده‌ساز. این در بعضی از زبانهای دیگر دنیا هم اتفاق افتاده. پس وقتی مکرر می‌شود و در زبان‌هایی اتفاق می‌افتد که بحث برخورد و تماس بین آنها مطرح نیست و یا احیاناً، نه در مورد فارسی و انگلیسی بلکه در دیگر زبانها که هم خانواده هم نیستند، بحث پیشینه تاریخی مشترک حتی بسیار بسیار دور هم مطرح نیست این معنادار می‌شود. و این جلوه‌ای می‌شود از جهانشمولی‌های شناختی.

با این حساب، چیزی که قبلاً فقط محدود می‌شد به حوزه ادبیات و استعاره‌های ادبی، الآن بحث داغ زبان‌شناسی شناختی است...

... و کارکرد روزمره زبان. یعنی اینجا است که نگاه لیکاف به استعاره و مجاز با نگاه رومن یا کوبسن متفاوت می‌شود. یا کوبسن استعاره و مجاز را در حوزه ادبیات می‌بیند ولی اینجا استعاره و مجاز در کارکرد روزمره زبان مورد توجه است. هلیدی هم در مقام نقش‌گرا نظریه فوق‌العاده جالبی در مورد استعاره دارد. او از استعاره دستوری صحبت می‌کند.

اشاره کوتاهی هم به رده‌شناسی می‌کنم که از علایق بسیار جدی من است و در

چهارده - پانزده سال گذشته مطالعاتی در این خصوص داشته‌ام. رده‌شناسی اساساً به مقایسه‌های بین‌زبانی می‌پردازد. یعنی مثلاً مجهول در زبانهای جهان، اشتراک و افتراقشان؛ ساختهای سببی در زبانهای جهان، اشتراک و افتراقشان؛ ساخت صفت و موصوف در زبانهای جهان؛ منفی‌سازی در زبانهای جهان و پژوهشهای بسیار ارزشمند دیگر. اینها غیر از آن تقسیم‌بندیهای قدیمی‌تری است که مثلاً می‌گوید زبان عربی تصریفی است، فارسی باستان تصریفی است، اوستا تصریفی است، روسی تصریفی است، آلمانی تصریفی است و چینی، گسسته و ترکی، پیوندی.

برچسبهای ثابتی می‌زدند و فرمودید که سپیر اینها را رد کرد...

... رد کرد. اما نکته دیگری که می‌خواهم به عنوان خاتمه این بحث بیان کنم این است که تعدادی از رده‌شناسان وقتی می‌رسند به اینکه چرا زبانها این اشتراکات را دارند و افتراقها از کجاست، تبیینهایشان نقش‌گرایانه است. تبیینهای تعدادی از آنها اخیراً تبیینهایی شناختی شده است. یعنی اگر زبان‌شناسی در مقام یک نقش‌گرا از کارکرد یک ساخت زبانی مثلاً مجهول یا مبتداسازی در زبان فارسی صحبت می‌کند و تبیین نقش‌گرایانه به دست می‌دهد، رده‌شناسان در صدد هستند که برای اشتراکات و افتراقهای بین زبانها کارکردهای نقش‌گرایانه و گاهی شناخت‌گرایانه به دست دهند. بنابراین، پیوندی بین رده‌شناسی و نقش‌گرایی و زبان‌شناسی شناختی در چند سال گذشته پدید آمده است.

تا اینجا بحثمان مربوط می‌شد به سیر تحول مکاتب زبان‌شناسی و نحله‌ها و رویکردهای مختلف زبان‌شناسی در جهان. لطفاً بفرمایید وضعیت زبان‌شناسی ایران در مقایسه با آنچه مطرح شد چگونه است؟

من فکر می‌کنم اگر به آنچه در زبان‌شناسی ایران اتفاق افتاده نگاه بکنیم، می‌توانیم تصویری به دست دهیم از اینکه نقاط ضعف و قوتمان کجاست. همانطور که مطلع هستید، تنها گروه زبان‌شناسی در ایران در دانشگاه تهران شکل گرفت در سال ۱۳۴۲. بنابراین به طور رسمی چهل و چهار سال از تشکیل اولین گروه زبان‌شناسی در ایران می‌گذرد. به نظر من واقعاً شایسته است به کسانی که با تشکیل اولین گروه زبان‌شناسی این بذراکشت کردند و در واقع پیشگام یک خدمت علمی ارزشمند در کشور شدند به دیده احترام و تکریم نگاه کنیم، به درایتشان، آینده‌نگری‌شان و همچنین به تلاشها و

می توانید از آنها نام ببرید؟

— مرحوم دکتر مقدم، مرحوم خانم دکتر معصومه قریب که آواشناسی و واج شناسی تدریس می کردند، آقای دکتر میلانیان، آقای دکتر باطنی، آقای دکتر صادقی، آقای دکتر ثمره و آقای دکتر حق شناس. ضمناً ما شاهد مقاله های ارزشمندی بودیم که در کنگره های تحقیقات ایرانی چاپ می شد یعنی یک مجله مستقلی برای زبان شناسی در آن مقطع نبود. آن تلاشها و خدمات شروعی شد برای یک نهاد تنومندی که ما امروز داریم. به نظر من گسترشی که زبان شناسی در این چهل و چند سال پیدا کرده، بسیار شایسته تقدیر و تحسین است. الان در دانشگاه های عمده کشور، چه دولتی و چه آزاد، گروه زبان شناسی دایر است. و منشأ خدمات ارزشمندی بوده اند. سطح زبان شناسی ما خیلی متحول شده و به نظر من وجود این گروه های زبان شناسی در جاهای مختلف در کشور و جذب استعدادهای درخشان و توانمند چهره زبان شناسی ایران را خیلی متفاوت کرده. به لحاظ سطح علمی و تنوع علایق، خیلی فاصله هست بین وضعیتی که امروز داریم و وضعیتی که قبلاً بود. به صورت طبیعی انتظار می رفت که چنین اتفاقی بیفتد. من همیشه در ذهنم این بوده که یک گروه زبان شناسی ایده آل چگونه می تواند باشد. وقتی نگاه می کنیم به گروه های زبان شناسی، در خارج از کشور، کمتر گروهی را می شود اسم برد که تنوعی از گرایش های زبان شناسی در آن آموزش داده شود. به عنوان نمونه در دانشگاه برکلی که من مدتی را در آنجا گذراندم، برایم جای شگفتی بود که به غیر از واج شناسی و انشعاب های آن که به خاطر لری هایمن، زایشی بود، تقریباً هیچ درسی در زبان شناسی زایشی تدریس نمی شد. یعنی نحوی اگر بود، در قالب دستور ساختاری شناختی (cognitive construction grammar) تدریس می شد. جورج لیکاف، فیلمور و کی این نوع دستور را تدریس می کردند. سمینارها هم همینطور بود. خانم رابین لیکاف رویکرد گفتمان بنیاد خودش را تحقیق می کرد. از آنطرف شما اگر به ام. آی. تی. سر بزنید، می بینید که تحلیل گفتمان و نقش گرایی هیچ جایی ندارد و صورت گرایی اصل است و زبان شناسی به غیر از صورت گرایی نیست. یک موقعی در دانشگاه استنفورد آمریکا کسی مثل گرینبرگ بود که مطالعات رده شناختی می کرد و کسانی هم بودند که به زبان شناسی زایشی می پرداختند. با درگذشت گرینبرگ، وزن زبان شناسی زایشی در دانشگاه استنفورد سنگینتر شد. حالا آنجا قطب زبان شناسی زایشی شده، منتها

گرایشهای نه لزوماً چامسکیایی. من همیشه فکر می‌کردم کاش شرایطی می‌بود که دانشجویان می‌توانستند در معرض رویکردهای مختلف قرار بگیرند و انتخاب کنند. کمتر این اتفاق می‌افتد. شاید هم یک توجیه بسیار بسیار منطقی داشته باشد که افرادی که اینقدر در چارچوب پارادایمهای مختلف کار می‌کنند اصلاً نمی‌توانند با هم گفتگو کنند و از دستاوردهای علمی هم استفاده کنند. بنابراین، قطب‌بندی شکل می‌گیرد. ما الآن با وضعیتی که در گروههای زبان‌شناسی کشورمان داریم و نوع درسهایی که در ایران داریم، تقریباً دانشجویانمان در معرض گرایشهای مختلف زبان‌شناسی قرار می‌گیرند و امکان انتخاب دارند. به همین دلیل هم شما رساله‌هایی را می‌بینید که در چارچوب زبان‌شناسی زایشی است و در همان گروه هم ممکن است کسی در حوزه جامعه‌شناسی زبان کار کند، در حوزه تحلیل گفتمان کار کند و حتی تحلیل گفتمان انتقادی، رویکردهای پسا‌ساختارگرا و پسااستعمارگرایی فوکویی و ادوارد سعیدی. در گروه ما رساله‌هایی در این زمینه نوشته شده و تبدیل به کتاب هم شده. من این را شخصاً به فال نیک می‌گیرم، یعنی من فکر می‌کنم اگر یک شرایطی باشد که دانشجویان در معرض آرای مختلف قرار بگیرند و بتوانند انتخاب کنند، یک وضعیت آرمانی است. سمت و سویی که گروهها به نظر می‌آید در آینده در آن جهت حرکت خواهند کرد، به سوی تخصص‌گرایی بیشتر است. یعنی به نظر می‌آید تدریجاً گروههایی شکل خواهند گرفت که مثلاً صورت‌گرایی، نگاه غالب در آن گروه خواهد بود یا واج‌شناسی نگاه غالب در آن گروه خواهد بود یا زبان‌شناسی شناختی یا نقش‌گرایی. طلایه‌هایی از چنین جهت‌گیری و گرایشی به نظر می‌آید که دارد شکل می‌گیرد. حالا کی این اتفاق در گروهها بیفتد، زمانش را نمی‌دانم. ولی برای من، شاید این برمی‌گردد به نگاه چند بعدی‌ای که به زبان دارم، فکر می‌کنم که مطالعه زبان بدون نگاه به صورت، بدون نگاه به کارکرد، بدون نگاه به تحولات تاریخی آن زبان، و بدون نگاه به مؤلفه‌های رده‌شناختی، مطالعه و شناختی عمیق نخواهد بود و یک بعدی خواهد بود. شاید به همین دلیل است که چنین طرحی از یک گروه زبان‌شناسی برای من ایده آل جلوه می‌کند.

من فکر می‌کنم جا دارد در همینجا این سؤال طرح شود که در مورد آثار خودتان یک سیر تحول دیده می‌شود از صورت‌گرایی خیلی محض و جزئی‌نگر به سوی دیدگاهی تلفیقی از رویکردهای مختلف. مثلاً ۹ مقاله از شما در کتاب پژوهشهای زبان‌شناختی فارسی چاپ شده است. از جمله مهمترین این مقالات «مجهول در زبان فارسی»

«ساختهای سببی»، «پیرامون را در زبان فارسی» و «فعل مرکب» هستند که هم در پژوهشهای فارسی و هم در منابع معتبر خارجی مانند مجله *Linguistics* و *Lingua* بسیار مورد استناد قرار گرفته‌اند. همگی این مقالات در چارچوبی صورت‌گرایانه و در قالب دستور زایشی نگاشته شده‌اند، ولی مقالات متأخرترتان مانند «زبان فارسی و نظریه‌های زبانی» و «عوامل درونی و برونی در رده‌شناسی بر اساس شواهدی از زبانهای ایرانی»، به جای تحلیل داده‌های جزئی زبان فارسی، دیدگاهی فراتر به نظریه‌های زبانی دارند، تا جایی که در سخنرانی‌تان در هم‌اندیشی دستور که چهار سال پیش برگزار شد، بر لزوم تلفیق دو رویکرد متقابل صورت‌گرا و نقش‌گرا در مطالعات زبانی تأکید کردید. آیا این روند، در راستای تحولاتی فراگیرتر در کل مطالعات زبان‌شناختی است یا منحصر به خودتان و بیانگر سلیقه شخصی‌تان؟ احتمالاً پژوهش‌هایتان در آینده چه سمت و سویی به خود خواهد گرفت؟

– خیلی ممنونم از پرسشتان. من یکی دو جمله در ادامه صحبت‌های قبلی‌ام بگویم؛ من فکر می‌کنم که نشر مجله زبان‌شناسی در مرکز نشر دانشگاهی که الآن ۲۳ ساله شده و برگزاری چندین همایش زبان‌شناسی در دانشگاه علامه طباطبائی خیلی تأثیر داشته در گسترش زبان‌شناسی. به نظر من از این به بعد، جامعه علمی زبان‌شناسی ایران باید سعی کند مشارکت بیشتری در دانش زبانی در سطح جهان داشته باشد. یعنی فکر می‌کنم ما به مرحله‌ای رسیده‌ایم که بتوانیم در حوزه مرزهای دانش اثرگذار باشیم. این، وظیفه هر جامعه علمی و نهاد دانشگاهی است. ما نمی‌توانیم از نظریه دور باشیم. یعنی تفکری که معتقد است ما می‌توانیم نظریه‌ها را – حال هر نظریه‌ای که باشد – نادیده بگیریم، برای رشته زبان‌شناسی و اصولاً هر رشته‌ای سودمند نیست. چون نظریه مثل مشعل می‌ماند که ما در پرتو نور آن می‌توانیم گام برداریم. در غیر این صورت، ما کارهایی بریده از تحولات علمی دنیا خواهیم کرد که این به نفع رشته نیست. در این صورت، ما دانشجویانی خواهیم داشت که رساله‌ها و مقالاتشان بریده از تحولات رشته است. من به دانشجویانم مرتب یادآوری می‌کنم که برای موضوع رساله به مجلات مراجعه کنند و ببینند که چه کارهایی انجام می‌شود. به این ترتیب، یک پژوهش می‌تواند همسو باشد با مطالعات بین‌المللی. من تأکیدم بر تقلید نیست. من اتفاقاً اعتقاد دارم که علوم انسانی می‌تواند حرف‌های نوی داشته باشد در سطح بین‌المللی. من نزدیک چهارده سال است که در حیطه رده‌شناسی کار می‌کنم. برخی مقالاتم در خارج از کشور چاپ شده و کارهای دیگری دارم که انشاءالله در آینده در ایران منتشر خواهم کرد. من اعتقاد راسخ دارم و با

پژوهش در زبانهایی که در ایران رایج‌اند به این جمع‌بندی رسیده‌ام که با بررسی و توصیف زبانهای رایج در ایران می‌توانیم بر شناختی که از چیستی زبان در قالب رویکردهای نظری وجود دارد، تأثیرگذار باشیم. یعنی بگوییم داده‌های این زبان ایرانی کجا چیز دیگری می‌گوید، غیر از آنچه که نظریه می‌گوید. اینجاهاست که نقطه قوت ماست. این جمع‌بندی در آثارم هم منعکس است و در کنگره‌های بین‌المللی هم بیان کرده‌ام. برجسته‌ترین افراد و زبان‌شناسان هم حضور داشته‌اند و عکس‌العمل‌هایشان و احياناً تذکره‌هایشان برای اصلاح برای من قوت قلب بوده. بنابراین، تلفیق نظریه و توصیف و کارهای اصیل پژوهشی لازم است منتها با آگاهی از تحولات رشته و با منفک نکردن و بریده نکردن پژوهشهای بومی از تحولات بین‌المللی. به این ترتیب، ما می‌توانیم زبان‌شناسی ایرانی را در خدمت زبان‌شناسی جهانی قرار دهیم و آن را وارد مرزهای جهانی دانش کنیم. این به نظر من می‌تواند نقطه قوت ما باشد.

بخشید! برداشت من این است که شاید منظور دانشجوی زبان‌شناسی از اینکه می‌گوید دیگر نظریه‌ورزی بس است، این باشد که نظریه‌پردازی یک چیز است و در پرتو نظریه کار عملی و توصیفی کردن چیزی دیگر. در گروه‌های زبان‌شناسی آنقدر نظریه‌های مختلف از مکتبهای متفاوت به خورد دانشجو داده می‌شود که بعد از مدتی، دیگر دانشجو آنها را پس می‌زند. شاید به همین دلیل است که خیلی‌ها دیگر توان پرداختن به نظریه‌های جدید را ندارند.

۱۱۹

من معتقدم و به دانشجویانم توصیه می‌کنم که بیشترین حجم رساله‌های کارشناسی ارشد و دکتری‌شان را به توصیف اختصاص بدهند و در بخشی از رساله، توصیف‌هایشان را در گستره یک چارچوب نظری بیازمایند. یعنی با توجه به این نظریه چگونه یافته‌های رساله تبیین می‌شود، که اگر روزی نظریه رفت، که عمر نظریه‌ها با توجه به طبیعت نظریه‌پردازی بخصوص در علوم انسانی خیلی طولانی نیست و دستخوش تحول می‌شود، خود این توصیف می‌تواند بماند و نیز محکی باشد برای آن نظریه و احياناً تقویت یا تعدیل آن نظریه. اگر روزی هم آن نظریه رفت، داده‌ها بمانند و دستمایه‌ای شوند برای تحولات بعدی. ولی اگر رساله‌ای صرفاً نظریه‌بنیاد باشد، با رفتن آن نظریه و اندک تغییری در آن، بعد از گذشت بیست سال از آن نظریه، هم اصطلاحاتش متروک می‌شود و هم تحلیل‌هایش و چون معمولاً داده‌ها هم اندک است، دستاورد آن رساله ناچیز خواهد بود. این اعتقاد راسخ من است. نمی‌شود از نظریه غافل بود، ولی صرفاً کار

نظری کردن هم به نظر من این مخاطرات را دارد. این چیز تازه‌ای نیست که در من شکل گرفته است. می‌خواهم این را مرتبط کنم با استنباطی که در مورد خود من مطرح کردید. من با فوق لیسانس زبان‌شناسی از دانشگاه تهران برای ادامه تحصیل به آمریکا رفتم. در آنجا با توجه به اینکه گروه‌های گرایش‌های مختلفی دارند در آن گروه هم فوق لیسانس دیگری دریافت کردم و بعد هم دکترا. خوشبختانه من این توفیق را داشتم که در معرض استادان شاخصی در سطح بین‌المللی باشم. با لادیسلاو زوگوستا درس تاریخ زبان‌شناسی داشتم و چون ایشان مؤلف *Manual of Lexicography* است، درس lexicography را با او گذراندم. به خصوص گرامی می‌دارم یاد ایشان را، چون ۹ ماه پیش درگذشت. زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی را خوشبختانه با هانس هاک گذراندم که شاید بهترین کتاب را در این حوزه نوشته. در حوزه‌ی نحو با خانم جورجیا گرین، آقای مورگان؛ در حوزه‌ی واج‌شناسی کنستویچ و کیسبرث استادان من بودند و در کمیته‌ی دکتری من هم زوگوستا بود، هم کنستویچ هم ماریو سالترالی و خانم دکتر کچرو. به نظرم در طول دوران تحصیل که چهار سال و نیم طول کشید، از فرصت‌ها خوب استفاده کردم، یعنی سعی کردم علایقم را تعقیب کنم و ارزیابی خودم این است که کمتر فرصتی را هدر دادم. کنستویچ که شاید برجسته‌ترین واج‌شناس در سطح جهان باشد و الآن هم در دانشگاه ام‌آی‌تی است و مدتی هم در آنجا مدیر گروه بود، روزهای آخری که می‌آمدم برای من یک توصیه‌نامه نوشت که هنوز هم آن را دارم. نوشته بود که فلانی وقتی به گروه ما آمد این درسها را گذراند؛ اینها نمره‌هایش است و اینجا مرکز نظریه است، ولی قربانی هیچ نظریه‌ای نشد و راه خودش را پیدا کرد. من فکر می‌کنم در رساله‌ی دکتری‌ام هم منعکس است. من در رساله‌ی دکتری‌ام، هم به صورت توجه کرده‌ام، هم به معنا، هم به کارکرد و هم به جنبه‌های تاریخی. یعنی یک احساسی در من ناخودآگاه شکل گرفت که به زبان باید نگاهی چندبعدی داشت. این ارزیابی دیگران بود از روند فکری من و دوره‌ای که گذراندم. بنابراین، احساس می‌کنم که این نگاه چند بعدی به زبان یک تغییر و تحول جدیدی نیست که در من رخ داده. اگر به مقاله‌ی مجهول من نگاه کنید، نوعی رویکرد در زمانی در آن می‌بینید؛ یک نگاه از منظر رده‌شناسی به همگانی‌های مجهول در آن هست و اینکه اگر مجهول فارسی باستان به فارسی میانه این تحول را پیدا کرد، آن را در راستای یک تغییر کلان رده‌شناختی در زبان فارسی دیدم. به نظرم این نشان می‌دهد که نگاهم یک بعدی نبوده است. در مقاله‌ی "پیرامون را در زبان فارسی" آنچه فکر می‌کنم به صراحت بیان کردم، مفهوم مبتدای ثانویه (secondary topic) است و اینکه برای پرتو

افکندن بر کارکرد «را» در زبان فارسی باید هم‌زمان به صورت، یعنی کارکرد نحوی، و کارکرد گفتمانی این عنصر توجه کرد. در یک جمله ساده در گفتار روزمره ممکن است سه مورد رخداد را داشته باشیم: «بچه رو پیره نشو دکمه شو بدوز». نمی‌توانیم بگوییم سه مفعول صریح داریم. و یا حتی کاربردهایی مثل «چایی رو داغشو دوست دارم»، که از یک ساخت موصوف و صفتی منفک‌سازی صورت گرفته، نه از یک ساخت مضاف و مضاف‌الیه که در دستور به آن فک اضافه می‌گوییم. این مورد دیگری است از تعامل صورت و نقش. بنابراین، به لحاظ نظری من نمی‌توانم از نقش‌گرایی چشم‌پوشم، نمی‌توانم از رده‌شناسی چشم‌پوشم، نمی‌توانم از زبان‌شناسی شناختی چشم‌پوشم، همانطور که نمی‌توانم از صورت چشم‌پوشم و از تحولات تاریخی. من فکر می‌کنم حتی زبان‌شناسان منصف صورت‌گرای محض مانند نیومایر آشکارا در آثار جدیدشان چنین می‌گویند. و نقش‌گرایان هم آشکارا می‌گویند که اگر ما از صورت چشم‌پوشی کردیم خطا بود. من تصور می‌کنم آن تحقیقاتی ماندگار خواهند شد که نگاهی چندبعدی دارند به مطالعه زبان. خود من احساس می‌کنم تداومی در علایق پژوهشی‌ام وجود دارد که از دوران دانشجویی در مقطع دکتری در من شکل گرفته. ولی آنچه بعد از فراغت از تحصیل در من قوت گرفته مطالعات رده‌شناختی است. موقعی که من تحصیل می‌کردم، هیچ واحدی در رده‌شناسی ارائه نمی‌شد و هیچ نامی از آن نبود. روزی در یک همایش زبان‌شناسی تصادفی سر میز ناهار با یک آقای که آن موقع به نظر، شصت - شصت و پنج ساله می‌آمد نشسته بودم. من با او خوش و بش کردم و بعداً متوجه شدم که او جوزف گرینبرگ است. من فقط نام او را شنیده بودم و بعداً وقتی برمی‌گشتم به ایران، رفتم دانشگاه شیکاگو و مقداری کتاب خریدم. یادم هست مجموعه چهار جلدی گرینبرگ را جزو کتابهایم به ایران آوردم تا مبادا بعدها دستم از منابع کوتاه باشد. این مجموعه ده سال بعد از آن تبدیل شد به مسیری برای من که الآن پانزده سال است در این زمینه کار می‌کنم. می‌خواهم این را تصریح کنم امروز در زبان‌شناسی، چندین نظریه وجود دارد که تلفیقی است. به عنوان نمونه، دستور نقش و ارجاع (Role and Reference Grammar) از ون ولین، نظریه‌ای است که معتقد است صورت‌گرایی و نقش‌گرایی در جاهایی قابل ترکیب و تلفیق هستند. من توفیق آینده زبان‌شناسی را بیشتر در این سمت و سو می‌بینم. فکر می‌کنم مطالعات رده‌شناختی و تعامل صورت و نقش و استناد به تحولات تاریخی، بیشتر در آینده تقویت خواهد شد. این استنباطی است که من از تحولات رشته دارم.

پس به طور خلاصه همچنان که فرمودید، یکی از نیازهای زبان‌شناسی ایران تعامل بیشتر با زبان‌شناسی در سطح جهانی است. ولی تعامل زبان‌شناسان با بدنه جامعه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ سؤالم مشخصاً این است که چرا زبان‌شناسی را عموم مردم و حتی تحصیلکرده‌ها نمی‌شناسند و عده‌ای هم که با این رشته آشنایی هرچند محدودی دارند (مثلاً از میان نویسندگان، مترجمان و معلمان زبان فارسی) آن را رشته‌ای به اصطلاح تجملی، غیرکاربردی و منحصر به کلاسهای دانشگاهی تلقی می‌کنند؟ آیا کوتاهی از زبان‌شناس است؟ یا زبان‌شناس به وظیفه خود به شایستگی عمل می‌کند و باقی به عهده دیگران است که به فراخور نیازشان از آرای زبان‌شناس بهره گیرند؟

– من فکر می‌کنم که این مطلب فقط مبتلایه زبان‌شناسی نیست. اگر شما پای درددل استادان رشته‌های فنی و مهندسی بنشینید و پای درددل صاحبان صنایع بنشینید، می‌گویند دانشکده‌های فنی با وجود اینکه دفتری به نام دانشگاه و صنعت دارند، اما ارتباط دانشگاه با صنعت بسیار ضعیف است. من معتقدم حقیقتاً ما در زبان‌شناسی طرحهای تحقیقاتی و کارهای نشده فراوانی داریم. ما از نظریه‌ها و خود رشته در سطح بین‌المللی نباید غافل شویم تا در آن عرصه بتوانیم در سطح و حد خودمان بی‌تأثیر نباشیم. طبیعت علوم انسانی و خصلت این علوم این است که اتفاقاً در این حوزه‌ها می‌توان تأثیرگذار بود و حرف نو برای گفتن داشت. معتقد هستم که نگاه بومی، یعنی بهره گرفتن از علم روز در خدمت زبان فارسی و زبانهای ایرانی می‌تواند توفیق و دستاورد مهمی باشد. زبان‌شناسی می‌تواند کاربردی شود. مثلاً بعضی از این رویکردهای زبان‌شناسی مثل نقش‌گرایی هلیدی بسیار کاربردی هستند، به عنوان نمونه در ارزیابی ترجمه‌ها. نمونه‌اش رساله‌ای است که سه ترجمه فارسی از کتاب شازده کوچولو توسط محمد قاضی، ابوالحسن نجفی و احمد شاملو، و دو ترجمه دیگر از متن فرانسوی به انگلیسی را طبق همین رویکرد مقایسه کرده و گفته است که این ترجمه‌ها تفاوتشان دقیقاً در کجاست و اینکه چرا یک ترجمه بهتر از ترجمه‌های دیگر است؛ این مقایسه‌ها بر اساس مؤلفه‌های ملموس زبان‌شناختی انجام شده است. در زمینه تألیف کتابهای درسی به نظر من زبان‌شناسی خیلی می‌تواند تأثیرگذار باشد. در دوره دکتری ارتباطات درسی به نام زبان‌شناسی و ارتباطات وجود دارد که در دو نوبت من آن را در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی تدریس کردم. از کسانی که بیست تا

بیست و پنج سال به طور حرفه‌ای روزنامه‌نگاری کرده بودند و این آخرین درس دوره دکتری شان بود، کسانی که چهره‌های معروفی هستند در سطح کشور، شنیدم که می‌گفتند ما تا الآن همه چیز را درباره روزنامه‌نویسی خوانده بودیم جز زبان مطبوعات. آن درس باعث شد که درسی به نام تحلیل گفتمان در کارشناسی ارشد آن رشته تعریف شود. بحث می‌کردیم که زبان‌شناسی به شما کمک می‌کند که وقتی خبر و متن تهیه می‌کنید بدانید که این ساختارها چه ظرایف معنایی و چه تفاوت‌هایی دارند از نظر گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی.

فکر می‌کنم نقش زبان‌شناسی در فرهنگ‌نگاری بر هیچ کس پوشیده نیست. حتماً وظیفه زبان‌شناسان است که به تألیف دستور جامع زبان فارسی همت گمارند. اگر تألیفی در این زمینه انجام گیرد، باید قطعاً بدون در نظر گرفتن یک چارچوب نظری خاص صورت گیرد. شما کتاب *The Cambridge Grammar of the English Language* (۲۰۰۲) را که یکی از نویسندگانش پولام است نگاه بکنید! پولام در چارچوب دستور ساخت گروهی هسته‌بنیان کار می‌کند و کاملاً نظریه‌پردازی می‌کند ولی وقتی به این تألیف پرداخته از علایق نظریه‌اش هیچ دخالت نداده است. دستور عمومی نوشته‌متها با بهره‌گیری از مفاهیم زبان‌شناسی. بنابراین می‌توان دستوری عمومی با بهره‌گیری از مفاهیم زبان‌شناختی تألیف کرد. بنابراین، در آموزش زبان فارسی، در آموزش ترجمه، در تألیف کتابهای فارسی و دستور مقاطع مختلف، در ویرایش و برنامه‌ریزی زبانی و مشخصاً در بحث اصطلاح‌شناسی و واژه‌گزینی، تحلیل متن، فرهنگ‌نویسی و دهها مورد دیگر می‌توان از دستاوردهای زبان‌شناسی بهره‌مند شد.

۱۲۳

به عنوان مدیر گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی بفرمایید که چرا در گذشته هیچگاه تمایلی به پذیرفتن مناصب اجرایی - چه مدیریت گروه و چه مسئولیتهای دیگر از این دست - نداشته‌اید؟ چه انگیزه‌ای باعث پذیرفتن مدیریت شده؟ فراغت بیشتر، اعمال تغییر در اوضاع آموزش زبان‌شناسی، گسترش حیطه اختیارات؟ یا ایجاب؟

- خوب، مسئولیت اجرایی من مدیریت گروه است و خوشبختانه در گروهی هستم که همکاران نهایت همکاری را دارند، اما شاید در آینده ببینید که من از فعالیت پژوهشی‌ام هیچ کم نکرده‌ام و کارهایی کرده‌ام که نتیجه چهارده سال تحقیق هستند و امیدوارم که به زودی به ثمر بنشینند. من ترجیح می‌دهم تا چیزی را خوب نفهمیده‌ام و تا در حوزه و عرصه‌ای که مورد علاقه‌ام است خوب کاوش نکرده‌ام، مکتوبش نکنم و به دیگران

منتقل نکنم. یعنی باید در حد بضاعت علمی ام و توان فکری ام چیزی را بفهمم و به منابع مختلف آن دسترسی پیدا کنم، بعد آن را عرضه کنم. امیدوارم که محصول چهارده - پانزده سال تلاشم در یک حیطة معین، اینچنین باشد.

مطمئناً همینطور خواهد بود و از خواندن این خبر خیلی ما خوشحال خواهند شد. همیشه ترجیح کیفیت بر تولید انبوه، قابل ستایش است. متشکرم از اینکه با وجود تمام مشغله‌های مربوط به همایش زبان‌شناسی، ما را از کارهایی که زبان‌شناسان در حوزه‌های کاربردی زبان‌شناسی می‌توانند انجام دهند آگاه کردید.

- بله! همایش هفتم زبان‌شناسی، با همکاری دانشگاه علامه طباطبایی، انجمن زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سازمان سمت، و فرهنگستان زبان و ادب فارسی، بیستم و یکم آذر ماه برگزار خواهد شد. همکاری بسیار خوبی بوده و امیدوارم این هم‌فکری به ارتقاء بیشتر زبان‌شناسی کمک کند. فکر می‌کنم نگاهی به گذشته نه چندان دور حقیقتاً گواهی می‌دهد که زبان‌شناسی بسیار بسیار پویاتر از سالهای پیش است و استعدادهای درخشانتری وارد دانشگاه‌ها می‌شوند که بسیار علاقه‌مند و خلاق هستند. بنابراین من امیدم به روزی است که ما حرفهای نوی در سطح بین‌المللی داشته باشیم و باز هم تأکید می‌کنم که طبیعت رشته زبان‌شناسی به طور خاص و علوم انسانی به طور عام این امکان را به ما می‌دهد که بتوانیم در عرصه جهانی هم در حد بضاعتمان بی‌تأثیر نباشیم. این دورنمایی است که ما باید برای خودمان ترسیم کنیم و پیشرفتهایمان را در آن سو جهت‌دار کنیم. بدانیم به کجا می‌خواهیم برویم. اکنون در مرحله‌ای در مسیر برگزاری همایش هستیم که مقاله‌ها را آماده چاپ می‌کنیم. مجموعه‌ای هفتصد صفحه‌ای را پیش‌رویمان داریم و مقاله‌ها با توجه به اینکه این هفتمین همایش زبان‌شناسی است، وقتی مقایسه می‌شوند با اولین همایش، سطح آنها خیلی متفاوت شده است. استقبال شایانی شده و از همه حوزه‌های زبان‌شناسی مقاله دریافت شده است: از عصب‌شناسی زبان، فرهنگ‌نویسی، زبان‌شناسی رایانه‌ای و جنبه‌های متنوع هوش مصنوعی، جامعه‌شناسی زبان، زبان‌آموزی، آموزش زبان فارسی، گویشها، معنی‌شناسی، تحلیل گفتمان، نحو، صرف، آواشناسی، واج‌شناسی، زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی و زبان‌شناسی و ادبیات. دانشجویان کارشناسی ارشد و البته دکتری ما قادرند از رساله‌هایشان مقاله ارائه کنند. این خیلی جای دلگرمی است.

جناب استاد! از اینکه وقت خود را به ما دادید و به کاری از این دست اهمیت دادید،

از طرف دانشجویان زبان‌شناسی و خوانندگان، بسیار ممنونم.
- من هم سپاسگزارم. امیدوارم این مجموعه از مصاحبه‌ها و مقالاتی که فرمودید قرار
است در ویژه‌نامه‌ای از مجله بخارا چاپ شود، باعث تقویت این رشته شود و مورد
توجه جامعه علمی و فرهیخته کشورمان که علایقشان چیز دیگری است ولی در حوزه
علوم انسانی نگاهی به اطرافشان هم دارند، قرار گیرد.

مؤسسه پژوهشی و انتشاراتی کومش

ناشر کتابهای تاریخ و فرهنگ و عرفان و هنر و ادبیات ایران،

جدیدترین پژوهشهای خود را تقدیم می‌کند:

۱. تاریخ جنبشهای مذهبی در ایران (۴ جلد)
۲. سهروردی شهید فرهنگ ملی ایران
۳. مکتبهای عرفانی در دوران اسلامی
۴. جنبش زیدیه در ایران
۵. مقامات ابوالحسن خرقانی
۶. تاریخ سنگسر سرزمین دلاوران سرسخت
۷. تاریخ پانصد سال حکومت اشکانیان
۸. مولانا از بلخ تا قونیه
۹. قهرمانان ملی ایران (از کاوه آهنگر تا دکتر محمد مصدق (در ۳ جلد)
۱۰. تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از نفوذ اروپاییان تا استقرار مشروطه در ایران)
۱۱. خدمات ایرانیان به اسلام
۱۲. شاعران بزرگ ایران (از رودکی تا بهار)
۱۳. شاعران بزرگ معاصر (از دهخدا تا شاملو)
۱۴. تاریخ روابط خارجی ایران از کهن‌ترین زمان تاریخی تا عصر حاضر
۱۵. هفت هزار سال تقویم تاریخ ایران (از آغاز تاریخ تا عصر حاضر)
۱۶. شهیدان قلم و اندیشه (شامل شرح احوال ۴۶ تن شهید قلم و اندیشه)
۱۷. فرهنگ هنرمندان ایرانی از آغاز تا امروز
۱۸. فرهنگ تاریخی و جغرافیایی شهرستانهای ایران
۱۹. مجموعه کامل غزل‌های سعدی به خط استاد حسن سخاوت
۲۰. تراندهای رفیع (دومین مجموعه شعر رفیع)
۲۱. جلوه‌های جهانی مهاجرت‌های تاریخی ایرانیان
۲۲. جنبش شعوبیان (از آمدن ایرانیان) تا قرن پنجم هجری
۲۳. نگین سخن شامل شیواترین آثار منظوم ادبیات فارسی (جلد یازدهم و دوازدهم)
۲۴. حکومت جهانی ایرانیان (از کورش تا آریو برزن)
۲۵. تاریخ قومس (سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام و جندق)
۲۶. عارفان بزرگ ایرانی در بلندای فکر انسانی
۲۷. نقش ارتش در تحولات تاریخی ایران
۲۸. دیرپایی مغز (خدپیری)
۲۹. زندگینامه دکتر حسین فاطمی
۳۰. تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی (ازمانی تا کمال‌الملک)
۳۱. احسن التقاسیم/مقدسی، ترجمه دکتر علینقی منزوی
۳۲. تاریخ نهضت‌های ملی ایران (جلد پنجم: از جدال مشروطه تا سقوط جبهه ملی)
۳۳. خمخانه وحدت شیخ علاءالدوله سمنانی
۳۴. وزیران ایرانی (از بزرگمهر تا امیرکبیر)
۳۵. حکومت دینی ساسانیان

تلفن مرکز پژوهش: ۸۸۰۴۸۰۰۴

مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات. تلفن: ۸۸۷۹۴۴۱۸-۱۹